

اکثر منتقدین ابن عربی صلاحیت داوری ندارند

استاد دانشگاه فردوسی مشهد گفت: وحدت وجود ابن عربی می گوید نه اینکه ما چیزی غیر از خدا نمی بینیم، بلکه اصلاً چیزی غیر از خدا وجود ندارد که دیده شود یا دیده نشود.



استاد دانشگاه فردوسی مشهد گفت: وحدت وجود ابن عربی می گوید نه اینکه ما چیزی غیر از خدا نمی بینیم، بلکه اصلاً چیزی غیر از خدا وجود ندارد که دیده شود یا دیده نشود.

خبرگزاری مهر، گروه دین و اندیشه_حسن دیانی: معمولاً اختلاف نظر پیرامون بزرگان تاریخ امری طبیعی و بدیهی است. اما شاید کمتر کسی مانند محی الدین ابن عربی وجود داشته باشند که نظرات پیرامون او در میان بزرگان و صاحب نظران دینی تا این حد با هم متفاوت و متضاد باشد. تا جایی که این اختلاف نظر عمیق را می توان حتی در معتقدان به یک مذهب – یعنی مذهب تشیع- مشاهده نمود. به عبارتی دیگر برخی از علمای شیعه که مسلک عرفانی دارند ابن عربی را از کملین و بزرگترین عارفین و واصلین می دانند که بعد از اولیاء و انبیاء کسی از انباء بشر به او نمی رسد و در مقابل گروهی دیگر از علمای شیعه او را انکار و حتی تکفیر نموده اند. این تفاوت دیدگاه موجب گردید تا به بهانه ایام درگذشت او به گفتگو با حجت الاسلام سید مرتضی حسینی شاهرودی استاد تمام گروه حکمت و فلسفه دانشگاه فردوسی مشهد پرداخته و ضمن پرسش از جایگاه ابن عربی، به دلایل این اختلاف دیدگاه ها بپردازد؛

*به عنوان اولین سوال در ابتدا در مورد شخصیت و فکر خود ابن عربی توضیحاتی بفرمایید که چه ویژگی هایی در او تا این حد ایشان را مورد توجه قرار داده است؟

وحدت وجود ابن عربی می گوید نه اینکه ما چیزی غیر از خدا نمی بینیم، بلکه اصلاً چیزی غیر از خدا وجود ندارد که دیده شود یا دیده نشود

محی الدین از چند جهت در حوزه عرفان شخصیتی برجسته و منحصر به فرد است. اول آنکه تا قبل از او عرفان فقط عرفان عملی و سیر و سلوک بود. اگرچه مطالبی در حوزه اعتقادات، خداشناسی، جهان شناسی و انسان شناسی هم در همان عرفان عملی کم و بیش، و به اختصار مطرح می شد، اما به طور کلی موضوع اصلی عمل و سلوک بود. اما ابن عربی با ارائه عرفان نظری ابداعی بزرگ، و تحولی عمیق و اساسی به وجود آورد. یعنی ضمن حفظ عرفان عملی که به آن سلوک یا تصوف گفته می شد، مباحث نظری را که تعیین کننده و تبیین کننده مباحث عملی و سیر الی الله است مطرح نمود. بنابراین ابن عربی بنیانگذار عرفان نظری به صورت تفصیلی، مدلل، عقلی و فراعقلی است.

علاوه بر بنیانگذاری، مباحث مطرح شده از سوی ابن عربی، به لحاظ تنوع در مباحث هم، نه کم نظیر که بی نظیر است. لذا ابن عربی شخصیتی منحصر به فردی است که نه قبل از او و نه بعد از او مشابهی وجود ندارد. البته ما هیچگاه ابن عربی را با انبیا و اولیا مقایسه نمی کنیم؛ و قابل مقایسه هم نیست. اما در میان انسان های متعارف، ابن عربی شخصیتی یگانه است.

نکته دوم اینکه پیش از ابن عربی اگرچه سخنانی درباره هستی شناسی یا وجود شناسی مطرح می شد اما آن حکم غالب و اساسی در عرفان ها وحدت شهود بود. یعنی عارف و سالک اعتقادش بر این است که آنچه را که می بیند وحدت است. اما اینکه آیا کثرت وجود ندارد یا اینکه عارف با توجه به جایگاه خود این کثرت برای او طفیلی و فرعی است؟ موضوعی بود که مورد بحث قرار نگرفته بود. اما در عرفان ابن عربی وحدت وجود حاکم است. یعنی نه این که فقط ما غیر خدای متعال را نمی بینیم. بلکه غیر از خدای متعال اصلاً وجود ندارد تا دیده شود. یعنی سالبه به انتفاء موضوع است. بنابراین پیشینیان یا به این موضوع توجه نداشته، یا اگر کسانی مانند حسین بن منصور حلاج، ابوسعید ابوالخیر، بایزید بسطامی، و یا ابوالحسن خرقانی اشاراتی در این زمینه داشته و گفته اند در خانه جز صاحب خانه کسی نیست - که این حکایت از وحدت وجود دارد- صراحت کمی در این زمینه داشته و علاوه بر آن تبیین، توضیح و استدلال ندارند. یعنی اگر از ایشان می پرسیدید که از کجا می گویند می گفتند که ما غیر از خدا نمی بینیم. اما ابن عربی این «ما نمی بینیم» را کنار گذاشته و می گوید اصلاً چیزی غیر از خدا وجود ندارد که ما بخواهیم ببینیم یا نه. بعد از او هم هرکسی آمده، دیدگاه او را ادامه داده و اگر نقدی هم بر او وارد شده است اساسی نبوده است.

تأکید بر اینکه عشق مسیر اصلی و منحصرترین راه برای وصول به خدای متعال است فقط در ابن عربی وجود دارد

نکته سوم از مختصات ابن عربی است این است که برای سلوک الی الله و رسیدن به آن وحدت حقه حقیقی، به گونه ای که آدمی با همه وجود ببیند که «کلّ شیء هالک إلا وجهه»؛ که غیر از خدا چیزی نیست و هر چه غیر از او باشد هالک و باطل است، از گذشته راه های متعدد و متنوعی وجود داشته است. مثلاً عبادت و عمل به ظواهر شرعی، متخلّق بودن به اخلاق فراتر از اخلاق عرفی، ریاضت کشیدن و سختی را تحمل کردن. اما ابن عربی مهمترین و شاید تنها راه سلوک به سوی خدای متعال را - که راه های دیگر نسبت به این جزء فروع و تبعات حساب می شوند- عشق دانست. به نظر ابن عربی اگر کسی عاشق نباشد امکان وصولش به خدای متعال و امکان تقرب به قرب خاص، - قرب فرائض و قرب نوافل- اصلاً برایش وجود ندارد. البته عشق و محبت هم کم و بیش در حوزه های دیگر، و یا در گفته های پیشینیان به اشاره وجود دارد، اما به این صراحت و تأکید بر اینکه عشق مسیر اصلی و منحصرتین راه برای وصول به خدای متعال است فقط در ابن عربی وجود دارد. به همین دلیل هم ابن عربی نه تنها به دیگران برتری دارد بلکه منحصر به فرد و یگانه است.

شرط داوری تسلط بر موضوع است. کسی که نه وحدت وجود را می فهمد و نه اصول عقلی آن را، چگونه می تواند در مورد آن داوری کند؟

اما آخرین نکته این است که ابن عربی علاوه بر عرفان نظری، در بسیاری از علوم غیرمعارف - که به آن علوم غریبه می گویند- از جمله علم اعداد، حروف، جداول و مشابه آن، نه تنها تسلط داشته و صاحب نظر است، بلکه می توان گفت به آن تفصیلی که ابن عربی ارائه کرده است پیش از آن، در گفتار هیچ عالمی نمی توان مشاهده نمود. یعنی ابن عربی اولاً بر این علوم مسلط بود ثانیاً آنها را تبیین کرد، ثالثاً از این علوم استفاده ها و لطایفی را در حوزه عرفان به کار برده است؛ که پیش از او کسی نه فقط مشابه آن، بلکه حتی یک درصد نکاتی را که او مطرح و استفاده کرده است انجام نداده است.

این ۴ خصوصیت منحصر به فرد ابن عربی است. می شود موارد دیگری را هم گفت که در آن جهت ها هم ابن عربی سرآمد است. منتها ممکن است برخی اصل بنا را نپذیرند و نقد کنند. مثلاً در تفسیر آیات و روایات، یا تفسیر الهامات، مکاشفات و مانند آنها که در این جهت هم او سرآمد است.

*شاید کمتر کسی در طول تاریخ وجود داشته باشد که تا این حد پیرامون او نظرات متفاوت و متضاد بتوان مشاهده نمود. یعنی در خود شیعه هم برخی او را کامل ترین انسان ها بعد از انبیاء و اولیا دانسته و برخی دیگر با نظری کاملاً متفاوت حتی او را تکفیر کرده اند. دلیل این اختلاف دیدگاه ها چیست؟

ابن عربی در سلوک عرفانی در سنین ۹-۱۰ سالگی مورد اعجاب اساتید عصر خود بوده و از سن ۲۰ سالگی به عنوان یک صاحب نظر قدر نظریه پردازی کرده است.

به طور کلی شخصیت های بزرگ و برجسته مورد اتفاق همه نیستند. حتی انبیاء هم که از طرف خدا و معصوم بوده و هیچ خطایی در فکر و عملشان نیست هم همین‌طور؛ گونه اند. مثلاً پیامبر خاتم(ص) که اعظم همه مخلوقات و پیامبران است ۱ میلیارد و ۵۰۰ میلیون نفر او را پذیرفته و مابقی او را فقط نابغه و یا حتی برخی فقط زیرک می دانند. در هر دو گروه موافق و مخالف هم انسان های بزرگ وجود دارند. بنابراین به طور کلی اتفاق آرا و اجماع رای را نمی توان به دست آورد.

نکته دوم اینکه کسانی که در مورد شخصیت ها، چه فیلسوفان، چه عرفا و حتی در مورد فقها داوری می کنند باید کسانی باشند که توانایی و صلاحیت داوری را داشته باشند. قاعده کلی این است؛ کسی که در مورد موضوعی داوری می کند باید محیط بر موضوع داوری باشد. به عنوان مثال آیا کسی که هیچ گاه فوتبال بازی نکرده، یا ندیده و یا حتی کتابی مطالعه نکرده است می تواند برای آن داوری کند؟ بنابراین داوری بر موضوع، فرع بر احاطه داور بر موضوع داوری است. از این رو باید کسی در مورد فلسفه یا عرفان داوری کند که بر آن مسلط باشد.

از این رو یکی از علل اختلاف در مورد ابن عربی این است که داوران مسلط بر موضوع او نیستند. کسی که نه وحدت وجود را می فهمد و نه اصول عقلی آن را، چگونه می تواند در مورد آن داوری کند؟ یا مثلاً می گویند بر اساس آنچه که ابن عربی گفته است ما چگونه می توانیم دین را بپذیریم؟ خود این سوال حکایت از این دارد که آن نکاتی را که در عرفان آمده است درست مدنظر قرار نداده اند.

پس عامل دوم این است که داوران محیط و مسلط بر موضوع داوری، یعنی عرفان نظری نیستند. البته مقصود من این

نیست که اینها نخوانده اند. در خیلی از موارد ممکن است خوانده، اما نفهمیده باشند. مگر همه کسانی که فقه می خوانند فقیه می شوند؟ یا همه کسانی که اصول می خوانند اصولی شده و توانایی داوری دارند؟ همچنان که در فقه کسی می تواند رای فقیه دیگر را نقد کند که خود حداقل مجتهد باشد. کسی که در حوزه عرفان ابن عربی نه تنها عارف، سالک و واصل نیست بلکه حتی اجتهاد هم در این علوم ندارد نمی تواند در این علوم داوری کند و داوری هایش عوامانه خواهد شد.

برخی نه تنها ابن عربی را شیعه، بلکه حتی او را شیعه غالی و افراطی می دانند. ابن عربی می گوید: امیرالمومنین(ع) افضل از همه موجودات دیگر غیر از پیامبر(ص) است و همه انبیا هم علمشان را از امیر المومنین(ع) گرفته اند

جهت سوم این است که برخی بر اساس پیش فرض هایی که ممکن است پیش فرض هایی عوامانه یا عرفی باشد اعتقادی را پیدا کرده، و بر اساس آن نسبت به اعتقادات دیگر نه تنها نظر نقد، بلکه نظر انکار دارند. به عنوان مثال ممکن است به یک عالم دینی بگویند که فیزیک در زمینه خدا اظهار نظر کرده و خدا را انکار نموده است. و او با خود می گوید علمی که خدا را انکار کند علم نیست، بلکه جهل است. و این در ذهن آن فرد می نشیند. ولو اینکه ممکن است فیزیکدان چنین چیزی نگفته باشد. یا اگر کسی مانند هاوکینگ چنین چیزی را گفته، کسان دیگری از جمله انیشتین یا نیوتون چیز دیگری گفته باشند. اما آن فرد اعتقادی به نادرستی این علم پیدا کرده و بعد نه فیزیک مطالعه می کند و نه آن را می شناسد و فقط می گوئیم این به درد نمی خورد. مخالفت برخی با عرفان و ابن عربی هم از این قبیل است.

یا ممکن است فردی مثلاً اعتقادش کلامی بود و بیشتر از آن را درک نکرده و حتی غیر از آن را اصلاً علم نمی داند. چنین فردی زمانی که از او می پرسى فلان کتاب چگونه کتابی است؟ می گوید این کتاب اصلاً به درد نمی خورد. می پرسى آیا این کتاب را خوانده اید؟ می گوید نه؛ اما اگر کتاب خوبی بود استاد ما یا فلان متکلم و صاحب نظر آن را معرفی کرده بود.

متأسفانه بسیاری از کسانی که در مورد عرفان نظری و به خصوص ابن عربی اظهار نظر کرده اند اینگونه هستند. در حالی که اگر کسی زندگی ابن عربی را نگاه کرده باشد می بیند که هرچند نظریه پردازیش در عرفان نظری به عنوان یک صاحب نظر قَدَر مربوط به ۲۰ سالگی به بعد است، اما در حوزه سلوک عرفانی و عرفان عملی در سنین ۹-۱۰ سالگی مورد اعجاب اساتید عصر خود بوده است. حال مگر می شود در مورد این فرد گفت که اصلاً فکر کردن و مطالعه کردن در مورد او هم درست نیست.

عرفان مربوط به عصری است که انسان ها توانایی تسلط همه جانبه بر رقیب را نداشته و باید با هم سازگار بوده و تفاهم داشته باشند

علاوه بر این بر فرض اینکه یک علم ۲۰ یا ۳۰ اشکال داشته باشد. مگر ما علمی داریم که کامل بوده و بدون اشکال باشد. کدام یک از علوم تفسیر، فقه، اصول، و یا فیزیک و پزشکی بدون اشکال و خطا است. همین که یک علم پیوسته در حال پوست اندازی و رشد و تعالی است یعنی قبلاً ناقص بوده و دارد خود را کامل می کند. همه علوم بشری همین گونه هستند. اما میزان قوت عرفان نظری و بعد از آن فلسفه نظری نسبت به بقیه علوم بیشتر است.

البته ممکن است عوامل نفسانی هم در این مخالفت دخیل باشد که ما در مورد آن اظهار نظر نمی توانیم بکنیم.

*در بیان منتقدان معمولاً به گزاره هایی از کتاب های او اشاره می شود که چندان با آیات، روایات و عقاید ما همخوانی ندارد. مانند مباحثی که او در مورد حضرت موسی(ع) و گوساله پرستی بیان داشته است. این موارد این چنینی در اندیشه او به چه صورتی است.

کسانی که این کار را انجام می دهند دو دسته اند. یک دسته افراد متدینی هستند که بخشی از علوم دینی را خوانده و با عرفان هم مخالف هستند. این گروه بر اساس احساس مسئولیتی که دارند برای زدن عرفان نظری و ابن عربی، تک جمله ها و تک گزاره هایی که عامه مردم می توانند نادرست بودن آنها را برداشت کنند، بزرگ کرده و بیان می کنند تا مبدا عامه مردم منحرف شوند. مثلاً همه مردم می فهمند که گوساله سامری قابل پرستش نیست و لذا می آیند به جملات ابن عربی در این زمینه – بدون آنکه معنای آن را بفهمند- اشاره می کنند. این گروه عارف نبوده و اهل تعقل عمیق نیستند اما در عین حال احساس مسئولیت دینی و اجتماعی دارند.

اما دسته دوم که افراد اندکی بوده ولی وجود دارند، کسانی هستند که به گمان خودشان وارد عرفان شده و آن را

خوانده اند. اما وقتی با گزاره های دینی از جمله آیات و روایات مواجه می شوند نمی توانند این دو را با هم جمع کرده و عرفان به نظرشان مخالف با آیات و روایات می آید.

به عنوان مثال حضرت نوح(ع) از خداوند می خواهد که این مردم بت پرست هستند و نسل اینها را بردارد. اما ابن عربی یا عارف دیگر در تفسیر این آیه می گوید که ایشان نگفته اینها بت shy& پرستند. بلکه گفته اینها خدای تسبیحی و منزّه را ادراک نمی کنند. اینها وقتی به این موارد می رسند نمی توانند آن را با ظواهر شرعی و دینی جمع کنند. اینها نسبت به گروه قبلی از یک جهت امتیاز دارند که اهل مطالعه هستند، اما در مطالعه خود به جایی نرسیده و نمی توانند میان این دو جمع کنند. این افراد باید بگویند من وجه جمعی نمی بینم نه اینکه وجه جمعی وجود ندارد. ممکن است اگر او در جایگاه یک عارف، عاقل، یا حکیم بزرگ قرار بگیرد ببیند که وجه دیگری از جمع وجود دارد که می تواند عرفان را با قرآن و شریعت، در یک شخص واحد جمع کرد. بنابراین در این دو گروه یکی از جهت احساس مسئولیت برتری دارد و دیگری از جهت تعقل. اما هیچ کدام حق داوری ندارند. و باید بگویند ما نتوانستیم بفهمیم نه اینکه قابل جمع نیست.

*آیا این گزاره هایی که بیان می شود واقعا مربوط به ابن عربی است؟ یا تحریف و یا برداشت بد صورت گرفته است؟

این گزاره هایی که نقل می شود عموماً مربوط به ابن عربی است. البته ممکن است مواردی هم باشد که به او نسبت داده شده باشد اما عمده مواردی که اهل ظاهر و عالمان دینی به خاطر آنها با عرفان مخالفت می کنند مواردی است که مربوط به ابن عربی و در آثار اوست. مثلاً آن چه را که در مورد عشق گفته، یا آنچه را که در مورد توحید یا اجتماع همه کثرات و مخالف ها مانند موسی(ع) و فرعون، و علت دعوای آنها در دنیا، و علت تصالح آنها در جای دیگر سخن گفته است؛ که اینها همه سخنان ابن عربی بوده و در آن تردیدی نیست.

*می شود یکی از این موارد از جمله همین موضوع حضرت موسی(ع) و فرعون را در اندیشه ابن عربی به صورت ساده و مختصر توضیح بفرمایید.

مثلاً ابن عربی می گوید علت دعوا و نزاع فرعون و حضرت موسی(ع) این است که هر یک مظهر اسمی از اسماء خدای متعال هستند. چرا که مجموعه عالم هستی از پست shy& ترین تا اعلا درجه وجود، بدون استناد به خدای متعال مصداق لاquo& کلّ شیء هالک إلا وجهه raquo& هستند. یعنی همه عین هلاکت و بطلان shy& اند. حتی اگر اعظم موجودات و اشرف مخلوقات هم استنادش به خدا نادیده گرفته شود هیچ است. نه اینکه هست و ضعیف است بلکه هیچ است. بنابراین هم حضرت موسی(ع) و هم فرعون با استناد به خداوند متعال است که وجود دارند. نه اینکه یکی مستند و متصل به خدا نیست و دیگری متصل به خداست. نه؛ حتی فرعون هم که متکبر، آدم کش، ظالم و ستمکار است به خدای متعال استناد دارد.

ابن عربی به این آیه استناد می کند که لاquo& کلّ شیء هالک raquo& همه بطلان و هالک هستند، لاquo& إلا وجهه raquo&. حال وجه خدا چیست؟ تمام موجودات از لحاظ استنادشان به خدای متعال همه وجه الله هستند. پس همچنان که حضرت موسی(ع) هالک نیست از حیث وجه الهی، فرعون و حتی پشه هم هالک نیستند از حیث وجه الهی. یعنی در ذات خود هیچگونه قوام، وجود و استقلال ندارد، و با استناد به خدای متعال است که وجود و استقلال نسبی پیدا می کند. بسیاری این دو را با هم نمی توانند جمع کنند.

*رفتارهای زشت و ناپسند چطور؟

آن هم همینگونه است. استثناء ندارد. هر فعلی که حیثیت وجودی داشته باشد چه فعل بد و موجود بد باشد یا در مقابل فعل و موجود خوب، مبدأ و منشاء همه آنها خدای متعال است. لاquo& وَ إِن مِّن شَیْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ raquo& هر چیزی که شی و وجود بر آن صادق باشد اصل و اساسش نزد خداوند متعال است. اما لاquo& مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ raquo&. بنابراین هر موجودی در جهان طبیعت چون مزاحمت با یک کار دیگر دارد بد می شود.

مثلاً اگر آن چیزی که شریعت حرام اعلام کرده، حرام اعلام نکرده بود اصلاً بد نبود. اگر چیزی را شریعت در مقطعی حرام اعلام کرد و در مقطعی دیگر حلال اعلام می کند، در آن مقطع بد است و در مقطع دیگر بد نیست. آن هم به دلیل مزاحمت shy& ها و تعارض shy& هایی است که در تکوین و جهان طبیعت وجود دارد. کاری که فرعون انجام می دهد چون حق دیگران ضایع شده و تراحم با حق دیگران دارد امری ناپسند است. گاهی ما با خود حدیث نفس کرده و در مورد یک نفر بد می گوئیم اما زمانی هم هست که حرف های خودمان در مورد دیگری را به گوش یک نفر دیگر هم می رسانیم. این دیگر می شود غیبت.

بنابراین هر کار بد یا خوبی یا حیثیت وجودی دارد و یا حیثیت عدمی. اگر حیثیت وجودی داشته باشد بدترین بدترین ها و بهترین بهترین ها، همه مستند به خدای متعال است. اما اگر حیثیت وجودی نداشته و امر عدمی باشد استناد به خدای متعال ندارد.

حال بر این اساس تمام کارهای وجودی که مستند به خدای متعال است خوب است ولو اینکه ممکن است بد نسبی باشد. مثلاً تصادفی روی داده و کسی کشته یا مجروح می شود. این اتفاق برای خانواده و کسانی که ارتباط با این حادثه دارند بد است. چرا که عزادار می‌شود؛ shy& می‌شوند. اما این تصادف شاید برای تعمیرکار، صافکار، قطعه ساز و تولید کننده خودرو، یا برای پزشک و پرستار و داروسازی که می‌خواهند مداوا کنند و حتی برای کسی که خرما می‌فروشد، کسی که روضه می‌خواند یا کسی که روضه را می‌شنود که بد نیست. ممکن است برای آنها خیلی هم خوب باشد. لذا اگر تصادفی اتفاق نمی‌افتاد بسیاری از مردم کارشان به طور کلی تعطیل می‌شد. تمام مکانیک ها و صافکارها دارند از قیل همین کاری که بد است زندگیشان را اداره می‌کنند. یا تمام پزشکان و پرستاران از قیل مریضی مردم است که زندگی می‌کنند. بنابراین عمده امور ناپسند و بد از این سنخ است. نسبت به یک نفر بد و نسبت به دیگری خوب است.

*یکی دیگر از موارد چالشی و مورد اختلاف پیرامون ابن عربی مسئله شیعه بودن اوست. دلایل مختلفی هم در کلام او برای هر دو وجه شیعه و یا سنی بودن آن وجود دارد این تفاوت را چگونه می‌توان تحلیل نمود؟

اول آنکه همه عرفای بزرگ شیعه ابن عربی را شیعه می‌دانند. کسانی مانند سید حیدر آملی، مرحوم قاضی و شاگردانشان، علامه طباطبایی، امام خمینی و غیره.

اما جدای از این، ابتدا باید معیار شیعه بودن یا نبودن را روشن کرد و بعد بر اساس آن داور کنیم. اگر کسی را که معتقد است: پیامبر(ص) افضل بشر و بعد از ایشان، امیرالمومنین(ع) مشابه ندارد؛ شیعه می‌دانیم، پس ابن عربی شیعه بوده و حتی می‌توان گفت بزرگترین شیعه است و مشابه ندارد. تا جایی که اتفاقاً برخی هم در نقطه مقابل گفته اند او شیعه غالی و افراطی بوده است.

یا ابن عربی می‌گوید: امیرالمومنین(ع) اولاً افضل از همه موجودات دیگر غیر از پیامبر(ص) است و دوماً همه انبیا هم علمشان را از امیر المومنین(ع) گرفته اند. و یا معتقد است: امیرالمومنین(ع) سر الانبیاء و المرسلین بوده و حقیقت و باطن حضرت موسی(ع)، حضرت عیسی(ع)، حضرت ابراهیم(ع) و حضرت نوح(ع) امیر المومنین است. یا به عبارتی دیگر باطن و سر تمام عالم هستی بعد از وجود مبارک خاتم الانبیاء(ص)، امیر المومنین علی بن ابیطالب(ع) است. بنابراین باید او را بزرگترین شیعیان دانست.

اما اگر معیار شیعه بودن را این می‌دانیم که آیا امیر المومنین(ع) خلیفه اول است یا خلیفه چهارم. این موضوع جای بحث و گفتگو دارد. بسیاری می‌گویند بر این اساس هم ابن عربی شیعه است، منتها تقیه می‌کرده است. چرا که در آن زمانی که ایشان زندگی می‌کرد - نیمه دوم قرن ششم و نیمه اول قرن هفتم - تقریباً تمامی جهان اسلام اهل تسنن بوده و علاوه بر این، جمع قابل توجهی از آنان سنی ناصبی هستند. یعنی کسانی هستند که اهل بیت پیامبر را سب می‌کنند. حال آیا در چنین زمانه ای انتظار نمی‌رود که او بسیاری از سخنانش را موافق اهل سنت و عصر و زمان خود بیان کند؟ از سویی دیگر ابن عربی می‌بیند اگر بخواهد حرف هایش باقی مانده و اجازه انتشار پیدا کند، چاره ای ندارد که موافق فضای غالب و حکومت ها صحبت کند.

البته یک تعداد اندکی هم هستند که می‌گویند برخی از سخنان ابن عربی را کم و زیاد کرده اند. من چنین چیزی را اعتقاد ندارم. اگر هم کم و زیاد شده است جملات خیلی کوتاهی باید باشد. اما همان مطالبی که در عین تقیه آورده است اگر مقایسه کنید با آنچه که اهل سنت می‌گوید، کاملاً ضد اهل سنت سخن گفته است. بنابراین در شیعه بودن ابن عربی تردیدی وجود ندارد.

*به عنوان آخرین سوال؛ عرفان ابن عربی برای دنیای معاصر و بشر امروز چه دستاوردی می‌تواند داشته باشد. به عبارتی دیگر در دنیای کنونی که نزاع و جنگ همه جا را فرا گرفته و مدارا و گفتگو ضرورت امروز جهان است، عرفان ابن عربی آیا می‌تواند در این زمینه به ما کمکی بکند؟

اولاً می‌توان گفت اصلاً عرفان مربوط به آن زمان نبوده، بلکه برای اعصار آینده تدوین و نوشته شده است. به این دلیل که عصر گذشته عصر تفاهم و گفتگو نبود. یعنی هرکسی زورش زیادتر بوده غالب می‌شده است. اما امروزه قدرت ها، -

چه قدرتهای شخصی و قبیله ای، و چه قدرت های بین المللی- به این حد رسیده اند که نمی توانند دیگری خود را حذف کنند. ممکن است یکی قدرتش بر دیگری بچربد اما توانایی حذف رقیب را ندارد. عرفان هم مربوط به عصری است که انسان ها توانایی تسلط همه جانبه بر رقیب را نداشته و چه بخواهند و چه نخواهند، و از سر اضطرار باید با هم سازگار بوده و تفاهم داشته باشند. از گذشته گفته اند که عرفان و عارف صلح کل هستند. این بدین معناست که اولین پیشنهادی که برای زندگی جمعی ارائه می کند، زندگی همراه با تفاهم و گفتگو است.

حقیقتاً هم امروزه بیشتر مشکلات اجتماعی ریشه در عدم تفاهم و اعمال قدرت و سلطه دارد. و در مقابل عرفان بیان می کند که هیچ کس نباید چیزی را بر دیگری تحمیل کند. از این جهت عرفان امروزی است. حتی اینکه امروزه در جهان عرفان های کاذب و نوپدید این میزان طرفدار پیدا کرده است یک دلیل آن همین است.

موضوع دیگر در عرفان این است که کسی حق ندارد در حوزه های شخصی انسان های دیگر مداخله نماید. چرا که هرکسی هر اعتقادی را پذیرفته اگر از مسیر درست رفته است، برایش حجت است؛ اما اگر از مسیر درست هم نیست، ما وظیفه نداریم اعتقادات دیگران را تغییر دهیم. البته حوزه عمل جداست. در این حوزه چه دین داشته باشیم و چه نداشته باشیم چون حوزه تزامم است، باید قانون وجود داشته و همه باید به آن عمل کنند. چه اعتقاد داشته باشند و چه نداشته باشند. بنابراین عرفان برای امروز و فرداست، نه دیروز.

ثانیاً بسیاری از نیازهای انسان ها در عصر کنونی سبب مشکلات عدیده ای شده که آن مشکلات را با عرفان می توان حل کرد. مثلاً عرفان از محبت و عشق، ایثار، فداکاری و رعایت حرمت دیگران سخن می گوید که اینها می توانند بسیاری از مشکلات عصر کنونی را حل کنند. یا بسیاری از درگیری های اجتماعی، اغتشاشات و یا حتی در سطحی وسیع تر فتنه ها، ریشه در این دارند که آدم ها احساس می کنند دارند تحقیر می شوند و یا حقوقشان ضایع و پایمال شده است و کسی هم نیست که حرف آنها را شنیده و به آنها حق بدهد. بسیاری از موارد در زندگی شخصی و اجتماعی هم همین است. عرفان در این شرایط بهترین دارو است. عرفان می گوید کوچکترین انسان و حتی حیوانات هم حق اظهار وجود دارند. حق دارند که خواسته ها و نیازهای خودشان را اظهار کنند. و دیگران هم موظف اند در حد توانایی خود برای رفع نیازشان به آنها کمک کنند.

بنابراین گمان من این است که هم از جهت نظری و هم از جهت عملی و رفتاری، عرفان مربوط به دوران معاصر و آینده است. و در گذشته این قدر نمی توانست این مشکلات فردی- اجتماعی را حل کند. چرا که ریشه مشکلات در گذشته نه در این امور، که در گرسنگی و نیازهای ضروری بود. اما امروزه بسیاری از مشکلات ریشه در ناتوانی در ابراز وجود و خود دارد.